

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابدأ ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

الله اجعل لنا قدم صدقٍ عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین(ع).

بحث در تقارير چهارگانه شهید صدر بود که سه تا از آن‌ها بررسی شد بقی یک بیان دیگر
ایشان که چهارمین بیان است.

حاصل فرمایش ایشان این بود که گفتیم این حدیث مردد است رفع آن بین دو امر؛ رفع
ظاهری و واقعی. اگر رفع ظاهری باشد استدلال تمام است و اگر واقعی باشد استدلال
ناتمام است.

حالا قرینه‌ای اقامه می‌فرمایند بر این که این رفع رفع ظاهری است و آن قرینه این است
که عنوان «ما لایعلمون» یک عنوانی است که هم صادق است در مواردی که شیء‌ای
اصلاً نیست و در اثر نبودن ما نمی‌دانیم و هم مواردی که شیء‌ای هست و ما نمی‌دانیم آن
را. هر دو درست است، من نمی‌دانم. هم می‌شود آن جا گفت من نمی‌دانم، هم آن جا
می‌شود گفت نمی‌دانم، هم آن جا می‌شود گفت این‌ها لایعلمونه الناس و هم لا یعلمه
الناس، هم آن جا می‌گوید علی لغۃ قتلونی البراقیس، و هم آن جا می‌شود گفت.

اما درست است این عنوان این چنین است ولكن ظاهر کلام که در مقام این برمی‌آیند
بگویند «رفع ما لایعلمون» ظاهر این است که یعنی چیزی که اگر ما بر نمی‌داشتیم بود،
این را منت می‌گذاریم بر می‌داریم و الا اگر نیست چه احتیاجی است به این که بیایند
بگویند. پس درست است که خود عنوان «ما لایعلمون» در هر دو جا قابل تطبیق است و
صدق است اما به قرینه حکم و موضوع و این که آن نیازی ندارد ظاهر «رفع ما لایعلمون»
این است که چیزی که اگر بر نمی‌داشتیم وجود داشت، حالا منت می‌گذاریم بر می‌داریم.

با توجه به این ظهور عرفی آیا این رفع با رفع واقعی سازگار است یا با رفع ظاهری؟ می‌فرمایند با رفع ظاهری نه واقعی، چرا؟ برای این که در رفع واقعی می‌گوید ما آن حکم واقعی را برداشتیم یعنی اگر رفع واقعی این احکام واقعی واقعاً در لوح محفوظ برداشته شده، این گاهی ممکن است که چیزی نباشد که شارع بخواهد بردارد، حکمی جعل نشده باشد که بخواهد بردارد اما به خلاف رفع ظاهری، رفع ظاهری یعنی چی در معالش، لبّش ولو در ظاهر می‌گوییم حکم واقعی ولی لبّش یعنی احتیاط جعل نشده، احتیاط برداشته شده. احتیاط اتفاقاً از آن چیزهایی است که اگر شارع آن را بردارد چطور است؟ هست. پس بنابراین این قرینه اقتضاء می‌کند که بگوییم رفع رفع ظاهری است تا با ظاهر حدیث سازگار باشد که اگر بر نمی‌داشتیم بود. آن احتیاط است که اگر بردارد هست. این فرمایش.

س: ...

حالا این کلام که چرا اگر برداریم هست، یک تقریب آن همان است که قبلاً عرض کردیم که روی مسلک حق الطاعة دارد می‌فرماید. اگر شارع برائت شرعیه جعل نکند، بردارد قهراً طبق مسلک ایشان عقل حکم به چی می‌کند؟ عقل حکم به احتیاط می‌کند و می‌گوید باید احتیاط بکنید، برائت عقلیه را قبول ندارد ایشان، عقل یحکم بالاحتیاط. پس اگر شارع بردارد احتیاط هست. این یک بیان است.

یک بیان دیگر هم ممکن است این جوری بگوییم که بالاخره اگر شارع برائت جعل نکند چی هست به جای آن؟ بالاخره یا برائت است یا احتیاط است دیگر، اگر شارع برائت را جعل نکند قهراً احتیاط خواهد بود. پس با رفع احتیاط است که برائت هم درست می‌شود. این هم ممکن است نظر شریف ایشان باشد.

آیا این بیان تمام است یا تمام نیست؟ وجوهی از مناقشات باز در این جا هست که باید بگوییم و بررسی کنیم.

ماقشه اول که خود ایشان هم توجه داشته به این مناقشه ولی خواسته جواب بفرماید؛ همین است که عنوان ما لایعلمون، خود این عنوان ظهورش در این است که حکمی هست و نمی‌دانیم؟ یا نه، مطلق. آن هم در هر دو جا صحیح است گفتن ما لایعلمون. اگر بپذیریم که لغّة جایی هم که ما نمی‌دانیم، نیست و نمی‌دانیم هم درست است لغّة بگوییم اما لا اشکال که این عنوان انصراف دارد، همان طور که در اصول و فقه علما بیان کردند قضایای سالبه ظهور دارد در سالبه به انتفاء محمول نه به انتفاء موضوع. اگر کسی گفت بچه‌های من نیامدند این جا، ظاهرش این است که بچه دارند و نیامدند، نه این که اصلاً بچه ندارم. ممکن است لغّة بشود گفت بچه‌های من این جا نیامدند، آن جا دروغ نگفته و می‌شود به حسب لغت، ولی انصراف دارد، توی اذهان عرف این نمی‌آید که ندارد اصلاً فلذا می‌گوید نیامدند. ظاهرش این است که بچه دارد و نیامدند. «رفع ما لایعلمون» عبارت «ما لایعلمون» انصراف دارد به این که هست و نمی‌دانند، نه این که این عنوان اعم است و ظهور را به خاطر آن قرینه منت و این که احتیاجی نیست و این‌ها بگوییم. نه، خود عنوان ما لایعلمون اصلاً ظهورش این هست. وقتی ظهورش این بود؛ پس رفع ما لایعلمون مشکلی ایجاد نمی‌کند یعنی احکام واقعی که هست و شما نمی‌دانی ما برداشتیم که اگر بر نمی‌داشتیم بود. پس بنابراین با همان رفع واقعی سازگار است و این نمی‌تواند غیر این باشد مگر قرائن دیگر را شما بیاورید.

س: قرار شد مؤید شهید صدر باشد.

ج: حالا اشکال است.

پس بنابراین با توجه به این که «ما لایعلمون» معنایش این است که خود این اصلاً انصراف دارد به این که هست و نمی‌دانند.

س: وجوب احتیاط است؟؟

ج: نه خود احکام واقعی، خود احکام واقعی و ما لایعلمون‌ها را شارع می‌گوید چی؟

س: نمی‌دانیم آن جا هست یا نه.

ج: شما نمی‌دانید. شارع که دارد می‌گوید «رفع ما لایعلمون» ظاهرش این است که احکامی که من دارم و شما نمی‌دانید، آن را برداشتم.

این اولاً. و این که ایشان می‌فرمایند که نه، این عنوان ظهور دارد در مطلق چه باشد چه نباشد، عرض کردیم لغتاً، به حسب لغت این چنین است، مثل این که در قضایای سالبه‌ها، سالبه به انتفاء موضوع هم... ولی انصراف دارد، این جمله انصراف دارد از آن جایی که نیست، مگر قرینه باشد، کسی آن جوری بخواهد بگوید قرینه می‌خواهد.

س: ...

ج: بله، امروز تکرار کردم برای همان نکته ظریف که قاطی نشود. یک بحث دارد «لایعلمون» است. که شهید صدر می‌فرماید چیه این ما لایعلمون؟ این است که نمی‌دانی اعم از انتفاء محمول یا انتفاء موضوع. ولی توی حدیث چون دارد منت می‌گذارد، رفع می‌کند، چه می‌کند، ظاهر این است که آن جایی را می‌خواهد بگوید تطبیقاً که اگر بر نمی‌داشت بود. حالا یک اشکالی که می‌کنیم می‌گوییم نه، اصلاً خود این جمله «ما لایعلمون» صرف نظر این که در مقام منت است و آن اگر بود احتیاجی نبود که حالا بیاید اعلام بکند و بگوید، صرف نظر از آن، خود عنوان «ما لایعلمون» یعنی آن چیزی که نمی‌دانید با این که هست، انصراف به این دارد. وقتی انصراف با این دارد با آن قرینه دوم هم سازگار است که بله، پس چیزی را دارد برمی‌دارد که لولا برداشتن آن بود که همان احکام واقعی باشد. پس لازم نیست این رفع را رفع ظاهری بگیریم می‌توانیم رفع واقعی بگیریم....

س: این حرف شما مؤکد می‌کند حرف شهید صدر را که ... که شاید در واقع هم حکمی نباشد. اگر رفع واقعی باشد شما به دو قرینه، هم به آن قرینه‌ای که شهید صدر فرمودند رفع، هم به قرینه «ما لایعلمون» فرمود این جا چیزی که هست ما برداشتیم در حالی رفع واقعی شاید حکمی اصلاً نباشد.

ج: شهید صدر آن بیان ایشان این بود که ما لایعلمون بر دو جا می‌تواند خودش تطبیق بشود؛ هم آن جایی که باشد، هم آن جایی که نباشد. بر هر دو می‌تواند تطبیق بشود. اگر مصداق ما لایعلمون را حکم واقعی موجود بگیریم، این را بگیریم رفع می‌شود رفع حقیقی ولی اشکالش این است که ممکن است در واقع نباشد با این که آن قرائن می‌گفت باید باشد. نه خود ما لایعلمون، آن قرائن می‌گفت. پس بنابراین بگیریم مقصود رفع ظاهری

است تا با آن قرائن هماهنگ بشود. پس بگوئیم احتیاط مقصودش هست لبّاً. تا این که اگر بر نداشته باشد، باشد. جوابی که می‌دهیم این است که نه، ما لایعلمون اصلاً دو تا تطبیق انصرافاً ندارد. انصرافاً یعنی حکمی که هست و نمی‌دانید. پس رفع هم یعنی چی؟ رفع آن حکمی که هست و نمی‌دانید، با آن قرینه هم سازگاری دارد. هست نمی‌دانی پس اگر بر نمی‌داشت بود دیگه. پس می‌شود رفع را واقعی بگیریم با آن قرینه‌ای که شما هم اقامه کردید تنافی نداشته باشد.

س: می‌خواهید بگوئید واقعی خالی از حکم نیست، اصلاً تصور که دارد بگوئیم واقعه‌ای بدون حکم هست.

ج: این مطلب مسلمی نیست که هیچ واقعه‌ای بدون حکم نیست. این مطلب مسلم نیست. بعضی‌ها گفتند ولی مسأله مسلمی نیست. ممکن است شهید صدر از کسانی بود که بگوید نه چنین دلیلی ما نداریم فلذا منطقة الفراغ قائل است که یک جاهایی هست که شارع هیچ حکمی ندارد.

س: ...

ج: چون عنوان «ما لم يعلم؛ نمی‌دانم» اعم از این که هست و نمی‌دانی یا اصلاً نیست. آن جایی هم که نیست نمی‌دانی.

س: ...

ج: عرفاً نیست. همین که مثال زدم دیگه؛ بچه‌های من این جا نیستند، توی ذهن کسی نمی‌آید که می‌خواهد بگوید که چون بچه ندارم.

س: چون قرینه دارد، بچه‌های من که دارم....

ج: نه نه، دارم را از کجا آوردید؟ این دارم به خاطر انصراف است. چون گفتن ندارد، کأنّ احتیاج به گفتن ندارد. فلذا آقایان فرمودند هم در فقه، هم در اصول که ظاهر قضایای سالبه، سالبه به انتفاء محمول است یعنی موضوع هست محمول نیست، نه سالبه به انتفاء موضوع باشد که اصلاً چون نیست.

س: یا بگوید توی خانه بچه نیست این جا به چی انصراف دارد؟

ج: چون بچه‌ای در عالم نیست، یا نه با این که بچه در عالم هست، نیست. ظاهرش این است که نه، نه چون بچه‌ای اصلاً در عالم نیست.

این مناقشه اول.

مناقشه ثانیه این است که این که شما حالا می‌فرمایید سلّماً، این که می‌فرمایید اگر احتیاط برداشته نشود وجود دارد، لولا رفع ما وجود دارد کدام احتیاط را می‌فرمایید؛ احتیاط عقلی را می‌فرمایید، احتیاط شرعی را می‌فرمایید؟ احتیاط عقلی را اگر می‌فرمایید که بنا بر مسلک حق الطاعة هست، این علی مسلککم درست است و الا قاطبه قوم، قریب به اتفاق قائل به حق الطاعة نیستند. پس بنابراین روی مسلک آن‌ها این جور نیست که اگر شارع احتیاط را بر ندارد، حق الطاعة موجود باشد. روی مسلک معروف این است که نه، حق الطاعة نیست بلکه برائت است.

س: ...

ج: بله، برائت عقلائیه را قبول دارد البته با امضای شرع. می‌شود همان شرعی. لولا امضاء شرع که لاقیمه له، با امضای شرع هم می‌شود همان برائت شرعیه.

این هذا اولاً. ثانیاً؛ آیا آن برائت عقلی حکم عقل است، نه حکم شرعی است. اگر شارع بر ندارد ظاهر این است چیزی که در حیطه شرع است، مربوط به شرع است اگر من بر نمی‌داشتم بود، نه چیزی که در حیطه من نیست به من ربطی ندارد. آن قابل وضع و رفع به ید شارع نیست حکم عقلی. مثل این که برائت نه قابل وضع است، نه قابل رفع است؛ خود برائت. بله، می‌تواند موضوعش را درست کند، یا موضوعش را منعدم بکند ولی خود احتیاط، وجوب احتیاط امر عقلی. نه رفع آن به ید شارع است نه وضع آن به ید شارع است.

س: ...

ج: اما این جا رفع می‌گوید به لحاظ آن می‌گوید آن را برداشتم.

س: ...

ج: این خلاف ظاهر است که بگوید آن را برداشتم. شما باید بگویید که تکلیفم را برداشتم که موضوع آن هست. نه این را برداشتم. شما بگو تکلیف من این جا وجود.... تکلیفم را برداشتم.

س: ...

ج: نه، تناسب حکم و موضوع است، به تناسب حکم و موضوع.

س: ...

ج: نه، فلذا آقای آخوند هم در متن کفایه....

س: ...

ج: نه، می‌گویم حالا عرض می‌کنم. یک کمی صبر بکنید آن جا می‌گویم چرا، فلذا آقای آخوند قدس سره در متن کفایه فرمود که استحقاق عقاب اثری شرعی نیست که شارع بخواهد بردارد مگر با واسطه. آن واسطه را باید بردارد. همان طور که استحقاق عقاب اثر شرعی نیست و نمی‌تواند شارع مستقیماً آن را بردارد یا بگذارد، وجوب احتیاط هم و حق الطاعة هم همین جور است.

س: ... بیاید بگوید من احتیاط را برداشتم این این عرفی است، عرف قبول می‌کند.

ج: نه اگر مستقیماً بیاید بگوید من یک کاری کردم که این موضوع حکم عقل شما برای شما درست نشود اما ظاهر کلامش که دارد می‌گوید، ظاهر کلامش این است که امور در حیطه خودش را دارد می‌گوید. چی را گذاشتم، چی را برداشتم.

علاوه بر این، از کجا شما می‌گویید که برائت عقلی را دارد شارع می‌گوید، بلکه ظاهر این است که.... ببخشید احتیاط عقلی را دارد شارع می‌گوید. احتیاط خودش را دارد می‌گوید.

خودش هم می‌تواند احتیاط جعل بکند، همان طور که برائت عقلی داریم برائت شرعی هم جعل کردیم. حق الطاعة عقلی داریم، احتیاط عقلی داریم، شارع هم بیاید احتیاط جعل بکند برای کسانی که... می‌آید احتیاط جعل می‌کند، فایده‌اش هم این است که کسانی که برائتی هستند می‌گویند آقا باید احتیاط بکنید. مثلاً در فروج، در دماء یا در شبهات تحریمیه بنابر مسلک اخباریون می‌گویند با این که عقل ما می‌گوید قبح عقاب بلابیان اما شارع آمده احتیاط جعل کرده.

پس بنابراین این نظر دارد به احتیاط شرعی. احتیاط شرعی این جور نیست که اگر جعل نکند باشد. اگر رفع نکند هست، نه، ممکن است نه احتیاط جعل بکند، نه برائت جعل بکند، واگذار به حکم عقل بکند. این جور نیست که اگر احتیاط را رفع نکند احتیاط شرعی موجود باشد. این نیست. بنابراین اگر عقلی مقصودتان است که می‌فرمایید اگر برنندارد آن هست، این است که آن در حیطة شرع نیست و خلاف ظاهر حدیث است. اگر شرعی مقصودتان است، احتیاط شرعی مقصودتان است که اگر شارع احتیاط شرعی را برنندارد پس هست؟ جواب این است که نه، احتیاط شرعی را برنندارد این جور نیست که هست. اگر برنندارد ممکن است آن هم نباشد. نه برداشتن آن را انشاء می‌کند و می‌گوید و نه وضعش می‌کند. واگذار می‌کند به عقل ما که عقل ما برائت می‌گوید یا احتیاط می‌گوید یا هر چی می‌گوید.

بنابراین این راه و این تقریب را هم نمی‌توانیم تصدیق بکنیم. حالا این بیان شهید صدر قدس سره را، اصل فرمایش ایشان را ما از یک راه دیگری و با یک بیان دیگری عرض می‌کنیم غیر از این اموری که ایشان اخذ کردند و قرائنی که ایشان بر آن اعتماد فرمودند که خوب بود که آن قرائت دیگر را که حالا عرض می‌کنم می‌فرمودند با توجه به آن‌ها مطلب را تمام می‌فرمودند.

س: ...

ج: تکمله اصل مطلب ایشان. در حقیقت اصلاحی در اصل مطلب ایشان.

ما در دو جا می‌خواهیم اصلاح انجام بدهیم: یک؛ برای این قرائتی که ایشان اقامه کردند. این قرائتی که ایشان فرمودند غیر از یکی را مناقشه کردیم. آن بیانی که در حلقات فرمودند آن را مناقشه نکردیم. گفتیم آن بیان خوبی است. حالا بیان را این جوری عرض می‌کنیم می‌گوییم آقا این جا یا این رفع رفع واقعی است؛ به حرف ایشان حالا. یا رفع ظاهری. این جا وجوهی وجود دارد که باید بگوییم رفع ظاهری است نه رفع واقعی. یک؛ اگر این رفع رفع واقعی باشد و بخواهد بگوید حکم‌هایی که شما نمی‌دانید مرفوع است؛ این با توجه به این که ما هزارها حکم سراغ داریم که به حسب اطلاقات ادله‌اش یا عموم ادله‌اش یا ضرورت یا اجماع می‌دانیم فرقی بین عالم و جاهل در آن‌ها نیست. ما می‌دانیم فرقی نیست. یعنی الان الخمر حرام ما می‌دانیم شارع دارد می‌گوید خمر حرام است حالا چه بدانی چه ندانی. پس اگر یک کسی هم نمی‌داند ما الان می‌دانیم که بر او حرام هست، منتها چون نمی‌داند مثلاً معذور است. تمام این وسائل الشیعه را که نگاه بکنید می‌بینید اطلاق دارد، هیچ جای آن تقیید به علم نشده، اگر باشد خیلی نادر است. با توجه به این کثرت اگر این «رفع ما لایعلمون» رفع واقعی باشد، بخواهد بگوید واقعاً حکم واقعی از کسی که نمی‌داند برداشته شده، این تخصیص اکثر لازم می‌آید. پس خود این که آن معنای استلزم تخصیص اکثر قرینه می‌شود که آن مقصود نیست. این من ناحیه.

قرینه دوم:...

س: ...

ج: دفع است، رفع این جا اعم است. این به معنای دفع است در حقیقت. نه این که گذاشته و برداشته، نصب کرده. این «رفع عن امتی» یعنی دفع است. مقتضی چون موجود بوده و می‌شده باشد، مبرر این شد که کلمه رفع استعمال بشود. که این‌ها را مرحوم شیخ فرمودند، بزرگان دیگر هم فرمودند که رفع این جا در این جمله به معنای دفع است و به عنایت واژه رفع استعمال شده.

س: این اکثر کدام اکثر است که حالا می‌گوییم تخصیص اکثر شده؟

ج: احکام. احکامی که مشترک بین عالم و جاهل است و ما می‌دانیم. شما الان می‌دانید که «الخمر حرام» حالا یک کسی پشت کوه قاف است نمی‌داند. شما الان می‌دانی این حکم برای او هم هست. این «رفع ما لایعلمون» اگر بخواهد باید تخصیص بخورد، تخصیص باید بخورد..... برای کسانی که نمی‌دانند. ما ادله را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم اطلاق دارد.

س: این دلیل رفع تخصیص می‌خورد.

ج: دلیل رفع تخصیص می‌خورد دیگه. تخصیص می‌خورد به اطلاقات، به عمومات، به اجماعات، به ضرورت‌هایی که می‌گوید احکام مشترک است. و حال این که یک عده هم آن‌ها را نمی‌دانند. این‌ها همه باید خارج بشود از این.

قرینه دوم و مطلب دوم این است که خود تصویب که خلاف اجماع است. لازمه‌اش این است که پس احکام برای عالمین است و این همان مسلک تصویب است که یا خلاف اجماع است و یا محال است. بنابراین اگر بخواهد بگوید احکام واقعیه برداشته شده تصویب لازم می‌آید و این تصویب هم احدی المحذورین را دارد. پس خود این همه قرینه می‌شود بر این که این مقصود نباید باشد.

س: چه جوری تصویب لازم می‌آید؟

ج: تصویب یعنی چی؟ تصویب معنایی دارد، یک معنای تصویب این است که احکام واقعی برای کیه؟ برای عالمین است و شامل جاهل‌ها نمی‌شود.

س: ...

ج: آن غیر از این است، خود این مسأله. آن تخصیص اکثر لازم می‌آید آن حرف آخری است، حتی یک مورد. کاری به تخصیص اکثر ندارد حتی یک مورد. می‌گوید تصویب باطل است حتی در یک مورد. تقیید احکام واقعی به علم به آن باطل است ولو یک مورد، او این را می‌گوید.

س: ...

ج: بعضی‌ها گفتند آن هم باطل است. اختلافی است آن جا.

سوم:

«رفع ما لایعلمون» ظاهر این است که یعنی آن چیزی که شما نمی‌دانید برداشته شده در ارتکاز متشرعی... این قرینه سوم این جور توضیح می‌دهد. در ارتکاز متشرعی و معمولی این است که همان طور که مصالح و مفاسد امور کاری به علم و جهل ندارد، بدانی یا ندانی فلان چیز خاصیت دارد یا ندارد. خاصیت‌ها، ملاکات که علل احکام هستند به یک معنایی این‌ها دائر مدار علم و جهل نیستند، بدانی یا ندانی. چون این چنینی است پس قهراً مولود آن‌ها هم احکام باشد ربطی به علم و جهل نباید داشته باشد و توی ارتکاز هم این جوری نیست که اگر ما بدانیم، حکم هست، ندانیم نیست. ما می‌دانیم لولا علم ما و جهل ما هست و لذا دنبال تعلّم آن می‌رویم. یک چیزهایی هست لولا علم و جهل ما، ما دنبال تعلّم آن می‌رویم. پس این که آن وقتی هست که ما تازه برویم یاد بگیریم آن وقت هست.

پس این نشان می‌دهد «رفع ما لایعلمون» که نمی‌خواهد بگوید من احکام واقعی را برداشتم که نتیجه‌اش این بشود که آن‌ها، آن احکام واقعی وقتی هست که شما بدانید، اگر ندانید اصلاً نیست. چون این نه با مصالحش می‌سازد، نه با ملکاتش می‌سازد، نه با آن امر ارتکازی می‌سازد، نه ارتکاز عرفی، نه ارتکاز متشرعی، با هیچ کدام از این‌ها نمی‌سازد.

س: شک بعد از جریان براءت شرعی ...

ج: کی چی؟

س: در واقع این مشکل ...

ج: چرا شک دارد؟

س: ارتکازاً...

ج: همین، خیلی، مرجحاً به ناصرنا، این هم یک ارتکاز است که داریم می‌گوییم دیگه. ارتکاز ما این است که نه این که برداشتم یعنی واقعاً نیست.

س: یعنی نه تصویب بلد باشد، نه دور بلد باشد بعداً....

ج: همین ارتکاز است.

س: بعد از جریان براءت شرعی باز هم شک دارد...

ج: که حکم هست یا نه، چرا؟

س: ...

ج: نه، براءت شرعی درست است اما «رفع ما لایعلمون» چی؟ حالا رفع ما لایعلمون، براءت شرعی دارد می‌گوید. ببینید شما یک چیزی را مفروض می‌گیرید که براءت شرعی درست است، اما این براءت شرعی دارد می‌گوید یا نه، می‌گوید واقعاً برداشتم؟

س: به استناد «رفع ما لایعلمون» می‌گوید براءت شرعی را برداشتم...

ج: نه اول الکلام است، این که دور می‌شود. آن آقا می‌گوید «رفع ما لایعلمون» اصلاً براءت شرعی را نمی‌گوید.

س: ... یک چیز وجدانی است.

ج: کجا وجدانی است. شما یک چیزی را مفروض می‌گیرید. «رفع ما لایعلمون» مردد هستیم معنای آن کدام است.

س: ...

ج: آهان، پس آن را قبل بگویید. یعنی همان بیانی که کردیم، یعنی چون در اذهان این است که احکام، دستورات، علم در آن مأخوذ نیست که اگر دانستی هست، اگر ندانستی نیست. احکام، دستورات و این‌ها، علم و جهل در آن نیست. جعل می‌کنند به ما دستور می‌دهند بروید یاد بگیرید. نه این که علم مقوم وجودش است. صرف نظر از این که ما بدانیم یا ندانیم هست، حالا ما را تحریص می‌کنند بروید... می‌گوید تعلّموا! بروید دنبال علم، بروید یاد بگیرید آن‌ها را. نه این که تازه بروید بگیرید تا درست بشود، وجود پیدا بکند.

پس این توی ارتکاز همه این است که... چرا این هم هست؟ یک وجهش هم همین است که عرض کردیم. چون این‌ها تابع مصالح و مفاسد است، مصالح و مفاسد کاری به علم و جهل آدم ندارد، امور نفس الامریه و واقعی است.

چنین ارتکازی باعث می‌شود وقتی «رفع ما لایعلمون» را از شارع می‌شنویم ذهن‌مان نرود به این که بله اگر نمی‌دانی یعنی اصلاً حکم واقعی نیست. همه می‌فهمیم که یعنی مسؤولیتی ندارد در مقابل آن، بازخواست نمی‌شوی، چیزی از تو نمی‌خواهند در مقابل او، نه این که اصلاً نیست. و یکی هم دیگر هم باز همان که ایشان خودش در حلقات فرمود، این جا هم فرمود یعنی در بیان اول‌شان فرمود که اگر بخواهیم آن جوری معنا بکنیم «رفع ما لایعلمون» نتیجه این بشود که در مجعول، علم به مجعول اخذ شده باشد، یا مستحیل است که حالا ایشان می‌گویند مستحیل است، یا اگر حرف‌های آقای اصفهانی را بگوییم که معلوم بالذات و معلوم بالعرض و مجهول بالذات و مجهول بالعرض، آن جوری جعل کنیم ولی یک چیزی خیلی دور از ذهن عرف است. این حرف‌های مدرسه است، توی ذهن عرف این‌ها نیست. عرف هم بخواهد معنا بکند که آن که نمی‌دانی، برداشته شده آن حکم مجعولی که نمی‌دانی جعل آن را. مجهول را غیر مرفوع بخواهیم... این هم خیلی خلاف ظاهر جدی است. پس باتوجه به آن امور و این مطلب و باز این مطلب که فهم معمول علما از این روایت رفع واقعی نبوده که آن‌ها اهل لسان هستند که مؤید است... نمی‌خواهیم قرینه قرار بدهیم. مؤید است، پس بنابراین «رفع ما لایعلمون» به این قرائن می‌گوییم ظاهرش رفع واقعی نیست بلکه رفع ظاهری. حالا این جا یک کاستی لعل در کلام شهید صدر وجود دارد؛ رفع ظاهری باشد، رفع ظاهری یعنی چی؟ یعنی این رفع نسبت داده شده به حکم واقعی اما به عنایه. آن عنایت چیه؟ ممکن است آن عنایت... شیخ بیاید بفرماید آن عنایت مؤاخذه است. چون مؤاخذه ندارد می‌گوید نیست. از کجا شما می‌گویید احتیاط؟ شما از کجا می‌گویید استحقاق؟ این جا قرینه‌ای بر این جهت توی کلام شهید صدر نیامده. این را به ادعا گذرانند، هنوز قرینه‌ای برای آن اقامه نکردند. این را باید برای آن قرینه اقامه بکنیم.

س: دیگه رفع حکم ظاهری نمی‌شود.

ج: چرا، رفع ظاهری یعنی همین. یعنی خودش را واقعاً نگه داشتند، به لحاظ بعضی آثار، بعضی خصوصیات می‌گویند. حالا آن بعض آثار، بعضی خصوصیات چیه؟ احتیاط است؟ یا

یک چیز دیگر است؟

س: ما گفتیم یا رفع حکم واقعی است، یا رفع حکم ظاهری است.

ج: نه، نه رفع حکم ظاهری، نه. رفع ظاهری، نه رفع حکم ظاهری.

پس این هم یک کاستی که باید این را ما ترمیم بکنیم و هم چنین یک کاستی دیگری وجود
ارد که آیا اقسام منحصر در دو تاست؛ رفع ظاهری و رفع واقعی یا بیشتر از این است.
این را انشاء الله این را هم، این ترمیم و این و بیان نهایی برای استدلال به این حدیث
شریف ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.